

مجلهٔ ارمنجان

سال
پانزدهم
اوت

۱۹۳۴ - مسیحی

تاسیس بهمن ماه ۱۲۹۸ شمسی

شماره
پنجم

مرداد ماه

۱۳۱۳ شمسی

«مدیر و نگارنده و حید دستگردی»

اشعر شعرای دو قرن اخیر کیست؟

پیرامون مسابقه ادبی

در آغاز دو قرن اخیر يك نهضت ادبی و شعری بزرگ در ایران شروع شد و بدست يك سلسله از شعرای زبردست بنای سست پایه ادبی عصر صفوی و سبک هندی ریشه کن و سبک حقیقی سخن و آیین و روش عصر غزنوی و سلجوقی و سامانی در حقیقت زنده گردید.

کیفیت این نهضت ادبی و بیان حال سرداران نهضت محتاج بمقالات مفصل عالی حده است و ما درین مقاله میخواهیم از حدود موضوع مسابقه خارج نشده و اگر بتوانیم و از عهده برآئیم فقط اشعر شعرای این دو قرن را ببرهان و دلیل معین سازیم .

درخت این نهضت تازه ادبی مدتها پیش کشته شده بود ولی در عصر سلطنت فتحعلی شاه قاجار بشمر رسیده و نوابع سخن قدم در عرصه ظهور و بروز گذاشتند .

از مشاهیر سخن سنجان این عصر که نام همه تاقیامت پایدار است ، سروش اصفهانی ، نشاط اصفهانی ، صبای کاشانی ، شهاب اصفهانی ، قآنی شیرازی ، وصال شیرازی ، داوری شیرازی ، یغمای خندقی ، و امثال آنان در درجه اول

قرار دارند و در درجه دوم نیز شعرای بسیارند که اسامی و شرح حال آنان در تذکره‌های همان عصر بتفصیل ذکر شده است، بعقیده نگارنده نبوغ و ابتکار در آن عصر و در میان اینهمه شاعر بزرگ زبردست نصیب حکیم قآنی شیرازی شده و تنها اوست که سبکی نو و روشی تازه در قصیده و تغزل پیش گرفته و بحکم طبیعت و سرشت در تغزل همان راه را پیموده است که سعدی در غزل.

سعدی غزل را ایجاد و اختراع کرد و پیش از وی غزل بدین روش و سبک ابداعاً وجود نداشت و بعد از وی هم روش وی سرمشق تمام غزلسرایان گردید گرچه تاکنون احدی در راه غزل بگردد شیخ هم نرسیده است و نمیرسد. قآنی هم در تغزل بدون اینکه خودش توجهی داشته باشد چنانکه رسم تمام نوابغ است بمقامی رسیده که می‌توان گفت در خلف بلکه سلف هم هیچکس بدان پایه و مایه نرسیده و نخواهد رسید.

قآنی در بسیاری از قصاید شیوه طبیعی و راه نبوغ خود را خواسته است عوض کند و بسبک شعرای باستان از قبیل خاقانی یا انوری سخن براند و الحق در اینگونه مقامات نبوغ خود را زیر پای انداخته است.

قآنی در آنجا که هیچگونه نظر تقلید در کار نداشته و مطابق طبیعت خود بطی طریق سخن برداشته بدون التفات راه نبوغ و عظمت را می‌پیماید و چنان بی تکلف و مشقت ادای سخن میکند که از تصور آن فکر دانشمند عاجز است و اینک نمونه از هر دو گونه اشعار وی برای اثبات دعوی نقل میکنیم. از جمله قصایدی که در آن تقلید و اقتفاء از اساتید پیشینه مخصوصاً خاقانی منظور نظر قآنی بوده این قصیده است که چند بیت از آن نقل میشود.

(نقل از مطلع دوم)

فلك ژاژ است هنجارش جهان زشت است آیینش همان مهر خسان کیشش همین کین کسان دینش

بلی گردون بجز دانا گدازی نیست هنجارش بلی گیتی بجز نادان نوازی نیست آینش
 اگر در دفتر تقسیم عسری قسم نادانرا بتصحیفی و تضعیفی نماید عشر و عشرینش
 و گر در مقسم تقدیر الفی بهره دانارا کشد فی الحال از تلبیس بر سر خط ترقینش
 گر از رنج فریسموس ناساید دمی دانا چنان فردش فروماند که پندارند عنینش
 و گر از خارش است ابلهی بر خویشتن پیچد ز خط استوانیمور سازد بهر تسکینش
 رخس شد چون دل فرعون و موسی و اراز موسی بهر ۱۰ عشری افزایش بمیقات ثلثینش
 (در مطلع سوم)

همانا فصل تابستان سرآمد عهد تسعینش که مایل شد بکفه شب ترازو بازشاهدش
 فلک از ابرایدون آبنوسی کشته خورشیدش چمن از بادایدر سند روسی گشته نسربنش
 مران کانون که مهر افروخت در مرداد و شهر یور عیان در آسمان دودازچه در آبان و تشرینش
 مران بارانی قائم که خور آراست در سرطان بقندز گون غمام اینک فلک را رای تبطینش
 زره سازد ز آب بر که بادی نباید بس که در هر خر گهی روشن شود نیران تفتینش
 تو گوئی تخم بیدانجیر خورداست ابرآبانی که از شرح پیایی ظاهر است آنا رتلینش
 در این قصیده که بسی مفصل است حکیم داد سخن داده و در راه تتبع
 واقفا از استاد باستان قدمی عقب نمانده است ولی با اینهمه نبوغ وی در اینجا
 آشکار و نمایان نیست و تقاب تقلید رخساره این عروس زیبا را پوشانیده است .
 ازینگونه قصیده باز هم در دیوان حکیم دیده میشود ولی از خوف تطویل بذکر
 چند بیت از همین یک قصیده اکتفا رفت .

قصاید و تغزلاتی که نبوغ قآآنی را آشکار میسازد و روانی طبع و عظمت
 و نبوغ وی را بر همکنان مدلل میدارد فراوانست و اینک نمونه از آنهاست .
 (قصیده)

رسید نامه دلدار ز دوشم شیراز دمان گرفتم و بوسیدم و نمودم باز
 نوشته بود مرا کای مقیم گشته بری چه روی داد که دل بر گرفتی از شیراز

شنیده ام که بری شاهدان شنگولند
 هلاک خاطر قومی بچشمگان نثرند
 گمان برم که بدان دلبران سپردی دل
 هنوز گوشه نشین باشدم بگوشه چشم
 دو طره دارم هر یک چون بجه شاهین
 هنوز غبغب سیمین من چو کوی سپید
 هلاچه شکوه دهم شرح حال خود بنویس
 قام گرفتم و بنوشتمش جواب که من
 پس از فراق که کردم بسیج راه عراق
 بنعل اسب نوشتم بسی وهاد و تلال
 بری رسیدم و پیش از وصول موکب شاه
 چو خسر و آمد و تاب رفت و گرد غم بنشست
 قصیده خواندم و کرد آفرین و داد صله
 پهلویم صنمی ماه دلبران چگل
 گهی بساقی گفتم که می بساغر ریز
 دو چشمم از طرفی بازمانده در ساقی
 نداده حادثه رخ زهیچ روی مگر
 میان مطرب و ساقی فتاد عربده
 بفرق مطرب ساقی شکست شیشه می
 چه گفت ساقی؟ گفتا کجا جمال منست
 چه گفت مطرب؟ گفتا کجا نوای منست
 من از کرانه مجلس بهر دو بانک زدم

همه شکاری و نخجیر گیر و صید انداز
 کمند خاطر خلقی بزلف کان دراز
 دریغ از آن همه مهر و وفا و عجز و نیاز
 پی کمین دل و دین خلق لشکر ناز
 دو مژه دارم هر یک چو چنگل شهباز
 معلق است در آن زلفگان چو کان باز
 که تا کجائی و چونی و با که دم ساز
 نه آنکس که دل داده از تو گیرم باز
 شدم سوار بر آن برق سیر گردون تاز
 بگام رخس سپردم بسی نشیب و فراز
 تبم گرفت و تتم زار شد چو تار طراز
 زمین سپردم و بردم بتخت شاه نماز
 بخانه آمدم و در گشوده بستم باز
 بمشکویم قمری شمع شاهدان طراز
 گهی بمطرب گفتم تونیزی بنواز
 دو گوشم از جهتی بازمانده در آواز
 شب گذشته که کردیم ساز عشرت ساز
 چنانکه کار بسیلی کشید و ناخن و گاز
 بکتف ساقی مطرب اواخت دسته ساز
 چه حاجتست که مطرب همی زند شهناز
 چه حاجتست که ساقی همی دهد بگماز
 بدانمتابه که سر هنک ترک باسرباز

همی چه گفتم گفتم که بافضایل من
 که نا که این یک دلقم گرفت و آن یک حلق
 تو آن نه که بزشتی ترا زتد مثل
 ترا که گفت که باروی زشت رخ بفروز
 ز کبر نرمک نرمک بهر دو خندیدم
 بگفتم ار بشناسید نام و کنیت من
 ابوالفضایل قاآنی ار شنید ستید
 چو این بگفتم ساقی گرفت زلف بچنگ
 بهار آمدودی رفت و روز عید رسید
 اهل ذوق میدانند که اینگونه تعزل و تخلص در شعرای خلف بلکه سلف هم
 نمونه ندارد و مبتکر آن طبع روان دریا موج قاآنیست و بس.

(قصیده دیگر)

طراق سندان برخاست ایلام از در
 بین که طارق لیل است یا که سارق خیل
 بدو بگو چه کسی کیستی چه داری کار
 در این سرای در این شب چه آمدت بر سر

(نیز این قصیده)

روز آدینه شدم بر در خلوت گاه شاه
 محرم خلوت شه کان ادب اسمعیل
 شاهرخواست بوجد آرد و خرسند کند
 مر مرا بود که من ساله زنی دایه چرخ
 آسردش بلب آقدر که دریخدان یخ
 چین بر خسارش از آن بیش که در دریا موج
 نامه مدح بکنف چشم ادب بر درگاه
 که بشوخی بر شه منفر دست از اشباه
 گفت کای خسرو گردون فر سیاره سپاه
 پیل خرطوم و زرافه تن و بوزینه آگاه
 موی زردش بتن آقدر که در که بدان گاه
 مایل شهوت از آن بیش که شیطان بگناه

(نیز این قصیده)

دلکی هست مرا شیفته وهرجائی شیوه اش عشق پرستی هنرش شیدائی
پیشه اش روز بدنبال نکویان رفتن شب چه پنهان ز تو تا صبح قدح بیمائی: الخ
اینگونه قصاید فراوان واز اول تا آخر دیوان حکیم قآنی بدان
سرشار و مشحونست و بایستی بدقت دیوان وی را ملاحظه و مطالعه کرده مقام
عظمت و نبوغ ویرا بذوق سلیم دریافت .

آری مقام نبوغ درجه اول و عظمت سخن سنجی در قرون اخیر نصیب
قآنیست و بالاترین دلیل بر نبوغ و عظمت وی چندین مرتبه طبع دیوان اوست
در ایران و هندوستان که چنان سرعت قبول و شهرت وی در جامعه راه پیموده که
دیوانش در فاصله صدسال و اندتالی و ششمین دواوین پنجگانه استادان سخن فارسی واقع
شده و در هر خانه که فردوسی و سعدی و نظامی و مولوی و حافظ موجود است
قآنی هم وجود دارد . در طهران يك طایفه که از بقایای معاصران ویندهنوز
هم دیده میشود که رقابت و حسادت پدران خود را میراث داشته واز حکیم
قآنی در مجالس و محافل و گاهی در جراند بدگویی میکنند . اینگونه مهملات
مانع نبوغ و عظمت نیست و البته در عصر سعدی هم بسیار شاعران نسبت بوی
حسادت و رزیده امامی هر وی و مجدد همگر همدیگر را بر او ترحیح مینهادند ولی روزگار
بدین سخنان گوش نداده امامی و مجدد همگر و بقایای آنانرا در حفره نیستی
دفن کرد و روز بروز بر مقام نبوغ و عظمت سعدی افزود و تاقیامت میافزاید .
نسبت بقآنی هم همین گونه است که الان دیوان وی پس از چندین مرتبه طبع
یافت نمی شود ولی از معاصران وی و بقایای آنان اگر اثری ناچیز هست از حدود
خاندان خودشان تجاوز نکرده و نمیکنند تا آنکه در دیار نیستی پنهان گردد .
پس از حکیم قآنی نیز تا اینزمان که مائیم شاعری پایه و مایه و نبوغ

استاد بزرگ سخن ادیب الممالک فراهانی متخلص بامیری که بتازگی دیوان وی از طرف اداره ارمغان نشر شده در قلمرو پارسی زبانان وجود ندارد . در حقیقت باید گفت نبوغ سخن در قرون اخیر بقآنی آغاز شد و بادیب الممالک ختم گردید ادیب الممالک هم مانند قآنی دشمنان بسیار داشته و دارد و اتفاقاً دشمنان این هردو نابغه ملک سخن بیشتر از اهل . . . بوده اند و کاش نبودند گرچه این دشمنان بیشتر باعث عظمت و بزرگی اینگونه نوابغ خواهند شد و البته روش روزگار است که هر یزدانی را اهرمنی و هر نوروی را ظلمتی از دنبال است و اگر اهرمن و ظلمت نبودندی مقام عظمت یزدان و نبوغ نور آشکارا نمی گشت . استاد ادیب الممالک فراهانی نیز مانند حکیم قآنی هر جا اقتفا و تتبع از اساتید باستان کرده و راه تقلید پیموده رخسار نبوغ و عظمت خود را در پرده پیروی پنهان داشته و با آنکه در هیچ يك از قصاید اقتفائیه از مقتدای خود باز پس نمانده و همه جا داد سخن داده است باز هم نبوغ و عظمت وی آشکار نیست ولی آنجا که شیوه طبیعی و طبع غریزی خویش را پیروی کرده نبوغ و عظمت وی چون عروسی زیبا بر سر بازار جهان پرده از رخسار بر کشیده و جهانیان را مفتون و شیدای خود ساخته است از قصاید اقتفائیه وی یکی قصیده ذیل است :

(قصیده)

باد نروزی ز روی گل نقاب انداخته	زلف سنبل را همی در پیچ و تاب انداخته
در رکاب فرودین بر رغم اسفندارمذ	خون سرما را همی اندر رکاب انداخته
سایه سرو جوان بر طرف باغ و جویبار	نیکوئیها کرده است اما در آب انداخته
باده چون خون سیاوش ده که کاوس بهار	آتش اندر خیمه افراسیاب انداخته
سرخ گل ماند عروسی را که هنگام زفاف	جامه گلگون نکرده دست اندر خضاب انداخته
لاله تر کی مست را ماند قدح بر می بدست	کرده رخ گلگون بسر شور از شراب انداخته

گریه بیداندر چمن چون زاهدی پشمینه پوش طیلسان خز بروی از بهر خواب انداخته
 قائم دی را که برفستی هوا از هم درید نك بدوش خویش سنجاب از سحاب انداخته
 هر چند ادیب الممالک در این قصیده بامقتدای باستانی خود همدوش می رود
 ولی با اینهمه چنانکه گفتیم کمال ظهور نبوغ و عظمت وی در قصاید است که
 بی روی از طبیعت خویش کرده . برای مطالعه تمام این قصیده بدیوان وی صفحه ۴۴۹
 رجوع شود یکی دیگر از قصاید اقتفائیه وی این قصیده است :
 (قصیده)

هژیر و نغزو خوش ای باد نوبهار بوز که دیر گاه بر اه تو مانده چشم دختر رز
 پرند سبز بگلبن بیوش تاما نیز زیادگار خزان برکنیم جامه خز
 یا که رایت کیخسرو بهار رسید گذشت نوبت افراسیاب و گر سیوز
 برای مطالعه تمام این قصیده بصفحه ۲۸۶ از دیوان وی رجوع شود .
 یکی دیگر از قصاید اقتفائیه وی اینست .
 (قصیده)

تاساقی میخوار گبان در جام صهبای ریخته خون دل خم در قدح از چشم میبار ریخته
 در سینه سیم سپید آکنده زر جعفری در دیده الماس تر یا قوت حمرار ریخته
 این باد را ترگی عجب در ماه شعبان و رجب افشرد از حلق غب در خم ترسا ریخته
 آید حباش در نظر مانند مروارید تر بر سطحی از لعل و گهر بهر تماشا ریخته
 نبی همچو ماری جانگزا گشته با فسون آشنا نافش دریده چند جا دندانش یکبار ریخته
 بصفحه ۴۵۱ از دیوان وی رجوع شود .

در قصایدی که پیروی از طبع خود کرده و برده تقلید را دور انداخته
 نبوغ و عظمت بجائی میرسد که دست همه کس از آن کوتاهست ویژه آنجا که با جامعه
 جهل و زشتی در مقام جدل و جنک برآمده و از بحر طبع وی امواج انتقاد و
 نکوهش بر اطراف فرو میریزد .

هر چند سراسر دیوان وی بقصاید و قطعات طبیعی انباشته است و بدستگیری همت والای مدیر ارمغان این بزرگ نامه و گرامی دیوان از دستبرد حوادث مصون و بدسترس اهل ذوق و ادب در تمام جهان گذاشته شده ولی برای شاهد مدعا نمونه از آن اشعار را در این مقاله ناگزیر از نقل و بیانست.

نکوهش بیگانگان

از دو چشمم آب یکسو گشته جاری خون زیکسو دست و پایم بسته دین از یکطرف قانون زیکسو
 قامت را کوژ دارد خون دل از دیده بارد آن قدموزون ز سوئی وانرخ آنگون زیکسو
 دوست از راهی بکین ماو دشمن از طریق بطر یکسو در کمین ماو ناپلیون زیکسو
 باد از جایی خرابم میکند باران زجائی کنت در سوئی کبابم میکند بارون زیکسو
 برای دیدن تمام این چکامه بصفحه ۴۴۲ از دیوان وی مراجعه شود
 (ترکیب بند)

ای در طریقت عشق بر خلق گشته هادی بدرالبدور گردون صدرالصدور نادى
 از بسکه حضرتت را مبسوط شد ایادی اندر بساط فضلت گردون شود منادی
 خورشید در خیامت نارالقری فرورد
 شمع از رخت در ایوانام القری فرورد

شیخ العراق مانا سنك مرا سبك دید دریای ژرف بودم آب مرا تنك دید
 گردون حشمتم را بی اختر و حبك دید همچون خلیل در خواب انی لا ذبحك دید

زیرا بقصد قتام سوداست برفسان کارد
 او چون ذوی الحق وقت من چون و کیل مر نارد

این مردمان که بینی یکمشت زر پرستند بیرون ز زر پرستان یکمشت خر پرستند
 بیرون ز خر پرستان یکمشت شر پرستند بیرون ز شر پرستان جمعی هنر پرستند

مارا بکیسه زر نیست و اندر طویله خر نیست
 در سر خیال شر نیست سر ما به جز هنر نیست

برای خواندن بقیه این ترکیب بند بی نظیر بصفحه ۵۳۲ از دیوان وی رجوع شود
(قطعه)

باست و ناف محاکم قضیب استیناف چنان سپوخت که دیگر نه است ماندونه ناف
نشان عدل چه جوئی ازین دوسر قافان که زیر شپهر سیمرخ شد بقله قاف
بصفحه ۶۹۷ رجوع شود .

(احزاب سیاسی)

خدا رحمت کند مرحوم حاجی میرزا قاسمی را بیخشد جای او بر خلق احزاب سیاسی را
ترقی اعتدالی انقلابی ارتجاعیون دو مکرسی و رادیکال و عشقی اسکناسی را
ندیدم فایدت ز احزاب جز ضدیت شخصی خدا برچیند ازین این بساط رشک و ماسی را
رجوع شود بصفحه ۱۶ از دیوان وی .

(مطایبه)

درد پا مر بندهات ساخت بیجان ایوزیر گوشمال داد و ازغم کرد پامال ایوزیر
پیکرم از بهر مشق این طیبیان شد چو آن لوح سیمین کنز برای مشق اطفال ایوزیر
بسکه از اثر کسیون خستند جانم روز و شب ساق و رانم شد مشک هم چو غر بال ایوزیر
رجوع شود بصفحه ۲۷۰ از دیوان وی .

(نکوهش)

در خراسان میرزا صدرای نجد السلطنه کرده بیدادی که اندر گله گرك گرسنه
چارتن در چار موقع بی محابا بیدرتك طرفه العینی زند يك کاروانرا یکتنه
نجدی اندر دفتر وزر گر بدشت شهریار طالش اندر جنگل و کرد خزل در گردنه
خامه اش مانند تیر بو الخنوق اندر طفوف اشتها چون تیغ سیف الدوله اندر خرشنه
گر چه باشد کوردن و گیج و زبان نافهم و گول چار گفتار مرادف یاد دارد زالسنه
از فرانسه (دن مورا) از انظار تازی (اعطنی) زانگنسی (گیومی) از گفت ترکی و رمنه

برای خواندن تمام این چامه بی نظیر بصفحه ۴۵۰ از دیوان وی رجوع شود .

(چکامه)

فضا وساحت عدلیه یارب از چپ و راست تهی زمردم دیندار و دین پرست چر راست
بنای کثر نشود راست گفته اند ولی بدست کج منشان این بنای کج شده راست
ستون داد بر آورد و سقف عدل بر ریخت هنوز سقش ستوار و استنش برجاست
بچاه ویل همی ماند این سرا که در آن هر آنکه افتد در خانمانش و او یلاست
ز بسکه خولی و شمر و سنان در آن بینی صباح نوروز آنجا چوشام عاشوراست
رجوع شود بصفحه ۸۹ از دیوان وی .

خلاصه سخن اینکه ختم نوابغ سخن استاد ادیب الممالک فراهانی است
واحدی از معاصران وی قابل مقایسه و موازنه با او نیست و اگر روزی چند
بهیاهوی این و آن فلان دیوان و بهمان کتاب را برخی از بیخبران بازاری خریدار شوند
این قضیه پایدار نبوده و حکم فوق العاده یک روزنامه را دارد و البته دوروز بعد
بمفت خریدار ندارد و خریداران هم دور خواهند انداخت .

هیچ دلیلی بر عظمت و نبوغ شاعر بهتر و بالاتر از قبول یک جامعه نیست
از شعرای باستان همان شش شاعر که جامعه پسندیده و آثار آنان را پاس کرده
سرآمد شعرا بوده اند و جامعه بهترین شناسنده و محک بوده است .

دیوان حکیم قآنی را جامعه پسندید و نگاهداشت و روز بروز بر رونق
میفزاید . دیوان استاد ادیب الممالک فراهانی نیز پسندیده طباع اهل ذوق است و دیری
نخواهد گذشت که تمام خانه ها و کتب خانه ها را تسخیر خواهد کرد و هفتمین
دیوان جامعه خواهد شد .

(مقایسه قآنی و ادیب الممالک)

اکنون که نبوغ را در دو قرن اخیر بحکم ذوق و تشخیص جامعه و قبول عامه در این دو نفر انحصار دادیم آیا میتوان تشخیص داد که کدام يك از این دو نابغه بردیگری رجحان و برتری داشته اند یا نه ؟

بعقیده نگارنده طبع حکیم قآنی سرشارتر و درادای سخن قدرت وی بیش بوده ولی پیش آمد روزگار از بابت حوادث مشروطیت و سرنگون شدن کاخ استبداد میدان دیگری برای ادیب الممالک بازوتبیه کرده که آن میدان در دست قآنی نبوده و ازین سبب در میدان نکوهش و انتقاد جامعه و استبداد و ستایش آزادی ادیب الممالک اولین شخص در دو قرن اخیر محسوبست . درخاتمه تکرار میکنیم که برهان قاطع ما در دعوی انحصار نبوغ در این دو نفر فقط ذوق سلیم و قبول جامعه و پسندیدن عموم است و جز این هم برای نبوغ احدی دلیلی نیست

حسد چه میبری ای سست نظم بر حافظ

قبول خاطر و لطف سخن داد است

اگر این مقاله از شش صفحه زیادتر است معذرت میطلبم و بعقیده بنده شرط شش صفحه خوبست از شرایط مسابقه برداشته شود تا بهتر بتوانند اهل ذوق و ادب عقاید خود را برهانی بکنند علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
امضا محفوظ

این شرط را بر حسب پیشنهاد نگارنده فوق و مطابقت با واقع از شرایط حذف می کنیم .
(و حید)

